

نظری بر درباره دموکراسی در مستعمرات

■ از: دکتر شاپور رواسانی

استاد کرسی اقتصاد اجتماعی در دانشگاه اولدنبورگ-آلمان

بخش دوم

دموکراسی و «طبقه جدید»

در جامعه‌ای که یک قشر محدود و معین، چه بعنوان حزب (پیشروترین افراد یک طبقه - لنین) و چه زیر نام دیگری خود را بالاتر و بالاتر از مردم بداند، از نظارت، دخالت و حاکمیت جامعه در امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به عنوان مختلف جلوگیری کند و آنرا با پنهان نگهداشتن چگونگی روابط و ضوابط حاکم محدود سازد، پس از پیروزی انقلاب، بوروکراسی نظام سابق، به صورت خیل عظیم کارمندان سازمانهای دولتی اداری - فرهنگی - نظامی (که اعتقادات و عاداتشان را از نظام سابق کسب کرده اند)، به زندگی خود ادامه خواهد داد؛ گرچه در سطح جامعه، و در میان مردم عادی، جهان بینی انقلابی موفق و حاکم به نظر می‌رسد.

در روسیه، بسیاری از کارمندان سازمانهای دولتی تزاری پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نیز بدنه اصلی و بخش عمده پیکره سازمانهای دولتی و رهبری این سازمانها را تشکیل می‌دادند.^{۴۶} این خیل عظیم و وابستگانسان که برای حفظ منافع فرصت طلبانه خود به جانبداری از رژیم جدید و ایدئولوژی موفق، تظاهر کردند و حتی به عضویت حزب کمونیست درآمدند، در عمل و حقیقت همان شیوه‌های بوروکراسی گذشته و طرز تفکر و اعتقادات و عادات سابق شان را حفظ نمودند و انقلاب را از درون از هدفهای اولیه اش منحرف ساختند. وابستگان دستگاه دولتی و نظام گذشته به کمک امکانات مادی و تجارب اداری و اجتماعی خود توانستند حتی بخشی از مبارزان صمیمی و انقلابی را به خود منضم و فاسد کنند و از آنان بعنوان تابلوی عقیدتی - حفاظتی در برابر مردم معتقد به انقلاب و جهان بینی انقلابی و انتقاداتشان از انحرافات، استفاده نمایند. در پاره‌ای موارد، ائتلاف طبقه قدیم و جدید توانست بخشی از نیروهای معتقد و مردمی را که در برابر این فساد و انحراف خزنده مقاومت می‌کردند به تدریج از دستگاههای دولتی و فرهنگی و مقامات تعیین کننده، دور سازد.

تنها با استقرار دموکراسی پویا، به معنای آگاهی و حق نظارت و حق اظهار نظر عامه مردم در همه امور می‌توان جلوی چنین انحرافی را که رفته رفته از دستگاه دولتی به جامعه سرایت می‌کند، گرفت؛ وگرنه انگلهای نظام سابق که در پیکره واحدهای نظام جدید زندگی می‌کنند

موجبات پوسیدگی آنرا فراهم خواهند آورد: در درون یک پوسته مترقی و انقلابی و مردمی، هسته فاسد و منحط سابق رشد می‌کند و در جامعه پس از انقلاب، در پوشش افسانه انقلاب، واقعیت سودجویی و فرصت طلبی حاکم می‌شود. در چنین صورتی، دری که رنگ خورده است، دوباره روی همان پاشنه سابق خواهد چرخید.

فروپاشی نظام اقتصادی - سیاسی و اجتماعی شوروی نتیجه قهری و قطعی رشد و قدرت یابی طبقه‌ای بود که میلوان جیلاس آنرا «طبقه جدید» نامید.^{۴۷} این طبقه (بوروکراسی سیاسی) توانست به تدریج بخشی از تکنوکراتها و سران ارتش را نیز جذب کند. «طبقه جدید» بعد از انقلاب اکتبر و تشکیل دولت اتحاد جماهیر شوروی در این کشور متولد گردید. این طبقه از گروهی تشکیل می‌شد که به علت مقام و موقع خاص خود در حزب، دولت و سازمانهای اقتصادی دولتی، می‌توانستند بدون اینکه به معنای سرمایه‌داری، مالک وسائل تولید، سرمایه‌ها و ثروت‌های جامعه باشند، سهم بیشتری - از آنچه در مقایسه با سطح عمومی زندگی مردم محق بودند - از محصول کار و تولید جامعه ببرند و امتیازات مادی فراوانی به دست آورند.

وابستگان این طبقه برای حفظ امتیازات مادی، خود را مدافع منافع جامعه، جهان بینی سوسیالیستی، و حافظ انقلاب به مردم معرفی می‌کردند و مانع هرگونه انتقاد و نظارت و دخالت عامه در امور حکومتی می‌گردیدند.

پیکره اولیه و اجتماعی طبقه جدید بخشی از وابستگان نظام سابق و بخشی از روشنفکران و کارگرانی بودند که با اطمینان و اعتقاد کامل به صلاحیت خویش و به جهان شمولی و حقانیت اعتقادات و ایدئولوژی شان، خود را مأمور نجات جامعه از شر ستم‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نظام مستبد استثماری حاکم دانسته و برای خود وظیفه ارشاد و تربیت جامعه قائل بودند.

هدف اعلام شده از بدست گرفتن قدرت دولتی، رفع موانع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی تکامل و رفاه اجتماع، با از میان برداشتن سلطه دستگاه سیاسی استبدادی و سلطه طبقات و اقشار استثمارگر بود. در حالی که بخش عمده‌ای از صمیمی ترین و معتقدترین کمونیستها در جنگهای داخلی در برابر ضد انقلاب که از جانب کشورهای سرمایه‌داری دامن زده و حمایت می‌شد، جان باختند، فرصت طلبان کم کم در سازمان حزب و دولت قدرت یافتند. این

طبقه جدید حاضر نیست به خاطر آرمانهای انقلابی و استقرار آزادی و عدالت در کشورش از مزایای مادی طبقاتی که به دست آورده صرفنظر کند، لذا خواستار و داوطلب سازش با سرمایه‌داری جهانی است. نظامی که نظارت جامعه را بر همه زمینه‌های سیاسی و اقتصادی نپذیرد، رفته‌رفته اما بطور قطع از جامعه جدا خواهد شد زیرا مردم عادی دلیلی نمی‌بینند از چیزی که اطلاع ندارند یا حق ندارند از آن مطلع شوند دفاع کنند. در چنین نظامی آنچه مقامات بالای حزب یا دولت می‌گویند و می‌کنند «حقیقت» و «درست» است و کمیته مرکزی (یا هر مرجع تصمیم‌گیری دیگری) از خطا و اشتباه مبرا است.

اعتقاد اکثریت مردم به صلاحیت قشر حاکم پشتوانه و ضامن قدرت حکومتی است و تا زمانی که این اعتقاد پابرجا باشد نظام حاکم نیز به حیات خود ادامه خواهد داد و به این علت است که «طبقه جدید» در برابر انتقادات و آشکار شدن معایب و مفاسد حساسیت نشان می‌دهد و تلاش می‌کند هر ضعف و فساد را ناشی از توطئه (دشمنان) بداند و بخواند و مخالفان داخلی خود را با این حربه سرکوب نماید، درحالی که خود در سازش با دشمنان سابق عجله دارد. مشکل طبقه جدید شوروی این بود که مردم عادی رفتار و اعمال قشر حاکم و تمام وابستگان به حکومت را با میزان آرمانها و ایدآلها و ارزشهای اعلام شده می‌سنجیدند و چون در جریان عمل تضادی میان گفتار و رفتار رهبران و مسئولان نظام چه در زمینه سیاسی و فرهنگی و چه در زمینه اقتصادی با آرمانها و اصول اولیه اعلام شده دیده می‌شد، مشروعیت نظام حاکم به تدریج مورد تردید قرار گرفت و متزلزل شد و جامعه از نظام جدا و نسبت بدان بیگانه گردید. این امر در مورد شوروی و کشورهای اروپای شرقی اتفاق افتاد.

تجربه شوروی ثابت کرد که سلطه طبقه جدید اثرات شومی بر جامعه دارد، چون نه فقط نظام از درون فاسد و حقوق استثمارشوندگان به شکل تازه‌ای نقض می‌گردد و به نام مردم از نان و کار مردم دزدیده می‌شود، بلکه سلطه شوم این طبقه موجبات سقوط فرهنگی جامعه را نیز فراهم می‌آورد.

طبقه جدید خصم دموکراسی سیاسی است، چون برای پنهان کردن فساد مالی و اخلاقی‌اش، و در همان حال تظاهر به انقلابی بودن و ضد استثمار بودن و وفادار بودن به آرمانها و ارزشهای انقلابی، احتیاج به «آرامش» دارد. طبقه جدید بخصوص از سازمان یافتن انتقادکنندگان که با تکیه بر حقایق اجتماعی و بطور مشخص با طرح مسئله فساد اخلاقی و انحرافات مالی طبقه جدید و وابستگانش کوشش در احیاء ارزشهای انقلابی و حرکت به سوی هدفهای اعلام شده اولیه را دارند، با همه توان خود جلوگیری می‌کند و از اعمال خشونت روگردان نیست.

شیشه حیات طبقه جدید، بی‌اطلاع نگهداشتن مردم تا سرحد امکان از روند فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی، انتشار آمارهای غلط و انکار وجود استثمار و فقر از طرفی، و پنهان نگهداشتن امتیازات مادی طبقه مرفه حاکم از جانب دیگر است. طبیعی است وقتی مردم از چیزی مطلع نباشند اظهار نظر و استفاده از دموکراسی سیاسی به خودی خود منتفی است.

نتیجه دوام سلطه طبقه جدید، سقوط به دامن سرمایه‌داری در داخل و همکاری با استعمار سرمایه‌داری در سطح جهانی است.

○ کوشش در جهت استقرار حاکمیت و مالکیت مردم در همه زمینه‌های اقتصادی و سیاسی، به منظور برپائی عدالت و رفع ظلم، در راستای ارزشهای اخلاقی و انسانی و تعالیم عالییه ادیان الهی است.

○ عوامل فقر فرهنگی و فقر اقتصادی را نمی‌توان از هم جدا کرد و یکی را علت و دیگری را معلول دانست: جایی که فقر مادی باشد دموکراسی نیست و جایی که فقر فرهنگی باشد باز هم دموکراسی نیست.

فرست طلبان پوسته انقلابی حزب و دولت را حفظ کردند، اما در عمل از آرمانهای انقلاب و ایده‌آل سوسیالیسم دور شدند و برایشان بدست آوردن و حفظ منافع و امتیازات مادی مسئله اصلی شد. طبقه جدید با تکیه بر لنینیسم و تفسیر مارکسیسم برحسب منافع و احتیاجات خود، اکثریت جامعه را از نظر شعور طبقاتی و آگاهی سیاسی و اجتماعی ضعیف و خود را معلم و مربی جامعه می‌دانست؛ دموکراسی سیاسی به معنای قبول حق نظارت، دخالت و حاکمیت مردم در همه امور حکومتی معنا و مفهومی نداشت.

مقامات بالای حزب (دولت) خود را شعور و وجدان جامعه می‌دانستند و به نام مردم اما به جای مردم تصمیم می‌گرفتند - نبود آزادیهای سیاسی مانع اعمال حق حاکمیت مردم در همه زمینه‌ها گردید و این امر پیدایش و سپس رشد و توسعه طبقه جدید را ممکن ساخت. در جامعه‌ای که مردم نتوانند در همه امور حکومتی از صدر تا ذیل نظارت و دخالت کنند و قشر حاکم برای خود حق ویژه قائل باشد، شیوع فساد و تولد و رشد «طبقه جدید» امری قطعی است. نظام شوروی در جریان رشد خود دچار تضادی گردید که تدریجا تشدید و موجب جدا شدن نظام از جامعه گردید.

درحالی که در زمینه اقتصاد حاکمیت و مالکیت جامعه پذیرفته شده بود (دموکراسی اقتصادی - سوسیالیسم)، در زمینه سیاسی حاکمیت جامعه (دموکراسی سیاسی) مستقر نگردید و تضاد میان زیربنا و روبنای جامعه شدت یافت.

در آنجا نیز مانند نظام سرمایه‌داری، اما به صورتی دیگر، تقسیم حاکمیت و مالکیت جامعه و سلب قدرت از مردم به چشم می‌خورد. این تقسیم و نفی حاکمیت مردم در بخش سیاسی موجب گردید که حاکمیت مردم در بخش اقتصاد نیز نفی و مسخ شود. تجربه شوروی نشان داد که بدون استقرار دموکراسی سیاسی، و نظارت و دخالت جامعه در همه امور، دموکراسی اقتصادی (سوسیالیسم) نیز نمی‌تواند به مرحله عمل درآید، چنان که در نظام سرمایه‌داری نیز به علت عدم استقرار دموکراسی اقتصادی، دموکراسی سیاسی از درون خالی می‌گردد.

طبقه جدید شوروی به تدریج به سوی سازش، توافق و بالاخره همکاری با سرمایه‌داری جهانی حرکت کرد؛ نخست مسئله همزیستی مسالمت‌آمیز مطرح شد و در پایان، کار به در یوزگی کشید. در هر نظام دیگری نیز که طبقه جدید حاکم شود، حرکت به سوی سازش و بالاخره پیوستن به سرمایه‌داری استعماری قطعی است زیرا

دموکراسی در مستعمرات (کشورهای عقب‌نگهداشته شده)

مسئله دموکراسی (حاکمیت مردم) در مستعمرات بطور دقیق و مستقیم با مسئله کلنیالیسم و استعمار سرمایه‌داری در رابطه است. ساختار طبقاتی این جوامع و محتوای اجتماعی حکومت و دولت در این سرزمینها، تحت شرایط سلطه اقتصادی، سیاسی و نظامی و فرهنگی کلنیالیسم و امپریالیسم سرمایه‌داری، تغییرات و اختصاصاتی یافته که در جوامع اروپائی، ایالات متحده آمریکا، ژاپن، روسیه و کشورهای اروپای شرقی نظیر ندارد. بدون توجه به این مشخصات، مسئله دموکراسی در مستعمرات را نمی‌توان توضیح داد.

استعمار سرمایه‌داری خود مانع رشد سرمایه‌داری کلاسیک در مستعمرات شده و در نتیجه، سرمایه‌داری صنعتی در این کشورها رشد نیافته و آنچه وجود داشته یا دارد، ضعیف و بی‌توان است یا وابسته به استعمار و بخشی از آن.^{۲۸}

در کشورهای سرمایه‌داری استعماری اروپا، شیوه تولید سرمایه‌داری، فرهنگ، سازمانهای اجتماعی و تفکرات سیاسی مربوط بدان، از جمله دموکراسی، در برخورد با فتودالیسم همان کشورها رشد یافت و مسلط شد، اما در مستعمرات، سرمایه‌داری صنعتی امری وارداتی است و در کنار و مزوج با آن شیوه‌های تولید و نظامهای اجتماعی سنتی هنوز وجود دارد.

در دوره رشد سرمایه‌داری و برخورد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آن با فتودالیسم در کشورهای اروپائی، و در روند این برخوردها، هیچ نیروی اقتصادی، سیاسی، نظامی یا فرهنگی خارج از قاره اروپا مداخله نداشت و اصولاً قدرت برتری در میان نبود تا مداخله کند؛ بدین سبب آنچه در جوامع اروپائی رخ داد، از هر نظر معلول و نتیجه برخورد نیروهای داخلی بود. اما در مستعمرات، در کشورهای آفریقائی، آسیائی، آمریکای مرکزی و جنوبی، کلنیالیسم و استعمار سرمایه‌داری با بهره‌برداری از برتری نظامی و اقتصادی نه فقط در نظام اقتصادی و سیاسی این کشورها دخالت کرد، بلکه از همان ابتدای امر آگاهانه و سازمان‌یافته به دخالت در امور اجتماعی و فرهنگی دست زد.

در نتیجه نفوذ اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری در مستعمرات، طبقه کارگر صنعتی شهرنشین با وسعت و تمرکز طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری به وجود نیامد و به این سبب سازمانهای صنفی و سیاسی کارگری نیز در مستعمرات توسعه و رشد نیافت. این امر در چگونگی منازعات طبقاتی و مسئله دموکراسی در مستعمرات یک نکته اساسی است.

وجود صنایع در پاره‌ای نقاط و تمرکز کارگران در برخی از رشته‌های صنایع در مستعمرات را نمی‌توان با پدیده تاریخی به وجود آمدن و رشد طبقه کارگر و سازمانهای صنفی و سیاسی آن و توسعه فرهنگ مبارزه طبقاتی در کشورهای سرمایه‌داری استعماری هم‌سنگ دانست.

در پاره‌ای از کشورهای عقب‌نگهداشته شده (مستعمرات) حکومت و دولت، دنباله همان سازمانهای اداری - نظامی است که با آغاز سلطه استعمارگران در این سرزمینها پایه‌گذاری شده است.

طبقه و اقشار وابسته به استعمار سرمایه‌داری در این مستعمرات (بخشی از کارمندان عالیرتبه، نظامیان ارشد، رؤسای قبایل و شیوخ و

○ هدف از استقرار دموکراسی، ایجاد شرایط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی برای شکوفا شدن استعدادهای انسانی همه اعضای جامعه، دور از فقر و ظلم در جهت خدمت به کل جامعه است. استفاده از آزادیهای سیاسی، چیزی غیر از اشاعه فساد اخلاقی سرمایه‌دارانه و تخریب فرهنگی و توهین به اعتقادات پاک دینی و مذهبی مردم است.

○ دموکراسی در معنای کامل و اساسی خود، قابل تقسیم نیست. اقتصاد را از سیاست، سیاست را از اقتصاد و این هر دو را از فرهنگ نمی‌توان جدا کرد و جدا دانست. تجارب تاریخی ثابت کرده است که جدا کردن این زمینه‌ها از یکدیگر، قبول حاکمیت مردم در یک زمینه و نفی آن در زمینه دیگر، به معنای نفی حاکمیت مردم در کل است.

○ تجربه شوروی نشان داد که بدون استقرار دموکراسی سیاسی و نظارت و دخالت جامعه در همه امور، دموکراسی اقتصادی (سوسیالیسم) نیز نمی‌تواند به مرحله عمل درآید، چنان که در نظام سرمایه‌داری نیز به علت عدم استقرار دموکراسی اقتصادی، دموکراسی سیاسی درون‌تهی می‌گردد.

تجارب عمده و بخشی از روشنفکران (... که حکومت و دولت را در دست دارند، محصول اجتماعی همان دوره‌اند، و هنوز هم بخشی از سازمان اجتماعی استعمار سرمایه‌داری محسوب می‌شوند.

در پاره‌ای دیگر از کشورهای عقب‌نگهداشته شده، بر اثر سلطه با واسطه (با واسطه سلاطین، اشراف، زمین‌داران بزرگ، خوانین، تجار بزرگ بازار، و بخشی از روشنفکران ...) اقتصادی و سیاسی و فرهنگی استعمار سرمایه‌داری و انضمام تدریجی این سرزمینها به بازار جهانی سرمایه‌داری، طبقه‌ای به وجود آمد که مروج نفوذ و سلطه و سپس به تدریج پایگاه اجتماعی استعمار سرمایه‌داری در این سرزمینها گردید.

طبقه وابسته به استعمار (Kompradorn Klasse)^{۲۹} که تا زمان نفوذ و سلطه کلنیالیسم و استعمار سرمایه‌داری در مستعمرات وجود نداشت و در این دوره متولد گردیده و نضج و سلطه یافته، در پاره‌ای از مستعمرات نتیجه ترکیب دو حالت فوق است و در آن عناصر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی «بخش خصوصی» و «بخش دولتی» شرکت دارند و لذا آمیزه ایست از طبقه سرمایه‌داران (وابسته) و عناصر «طبقه جدید». در این مستعمرات «بخش دولتی» خادم و نوکر «بخش خصوصی» است. در مستعمرات روابط و نسبت‌های خانوادگی حلقه رابطه «بخش خصوصی» و «بخش دولتی» است و اتحاد درونی طبقه وابسته به استعمار را تثبیت می‌کند. یافتن و نشان دادن این حلقه رابطه

سرمایه‌داری در اروپا و آمریکا، حاکمیت مردم را تجزیه کرده و آنرا محدود به امور سیاسی می‌دانند و از طرح مسائل مالکیت، قبول وجود طبقات و تضاد طبقاتی، علل فقر در جامعه، مکانیسم استثمار و استثمار و ربط استثمار طبقاتی با شیوه تولید گریزانند، با «بزرگواری» از طرح و بررسی این موضوعات گذشته و به دامن بحثهای فرهنگی و سیاسی بی‌پایان و انتزاعی و تحویل آراء متفکران سرمایه‌داری و نقل قولهای بی‌پایان از این متفکران پناه می‌برند و تفاوت ساختار و رشد تاریخی جوامع سرمایه‌داری با جوامع استعماری را فراموش می‌کنند، بخش عمده‌ای از تئوریسین‌های «چپ» از دیکتاتوری پرولتاریا و بطور عمده از لنینیسم و لزوم تشکیل حزب طبقه کارگر سخن می‌گویند بدون اینکه به تفاوت‌های ساختار طبقاتی کشورهای سرمایه‌داری صنعتی با مستعمرات توجه نمایند.

در مستعمرات، طبقه وابسته به استثمار سرمایه‌داری مروج فرهنگ استعماری است و در مبارزه فرهنگی و سیاسی با دموکراسی، هم‌پیمانش.

خصلت دوگانه طبقه حاکم در مستعمرات یعنی دفاع از منافع طبقاتی و دفاع از منافع استثمار سرمایه‌داری، و ترکیب این دو با هم موجب شده که مبارزه طبقاتی با مبارزه ضد استعماری در مستعمرات وحدت اجتماعی یابد.

تلاشهای اجتماعی برای استقرار دموکراسی به معنای حاکمیت مردم بر همه زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و درهمه اشکال آن نه فقط مبارزه‌ای طبقاتی است بلکه در همان حال مبارزه ضد استعماری نیز می‌باشد؛ زیرا آنچه موجب تغییر بنیادی شیوه تولید مسلط با استقرار حاکمیت مردم بر اقتصاد و سیاست شود به رهائی از سلطه استثمار خواهد انجامید.

به همین ترتیب، تلاشهای اجتماعی مردم یک مستعمره برای رهائی از سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی استثمار سرمایه‌داری در همان حال که مبارزه‌ای ضد استعماریست مبارزه‌ای طبقاتی نیز هست زیرا با حذف سلطه استثمار سرمایه‌داری این امکان به وجود خواهد آمد که از شیوه تولید سرمایه‌داری وابسته و سلطه طبقه وابسته به استثمار رها گردد. به علت وحدت و یگانگی طبقه حاکم وابسته به استثمار با استثمار سرمایه‌داری، و ترکیب و امتزاج منافع آنها، مردم مستعمرات زیر بار فشار مضاعف دیکتاتوری طبقه حاکم و دیکتاتوری سرمایه‌داری جهانی قرار دارند و برای به دست آوردن حق حیات و حاکمیت خود و استقرار دموکراسی ناچارند در برابر این معجون ملعون عمل کنند. خصم دموکراسی در مستعمرات فقط طبقه حاکم نیست؛ استثمار سرمایه‌داری هم هست.

علل محدودیت آزادیهای سیاسی و فرهنگی در جوامع مستعمراتی در رابطه مستقیم با مسئله فقر قرار دارد. این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که فقر اکثریت مردم در مستعمرات مهمترین مشکل اجتماعی است و بدین جهت زمینه مادی اعتراضات اجتماعی بالقوه موجود است و بر این زمینه مادی است که آگاهیهای سیاسی و طبقاتی می‌تواند رشد کند و موجب تشکیل شود.

استراتژی طبقه حاکم و استثمار سرمایه‌داری این است که با تشکیل بنگاههای خیریه، و پاره‌ای از اقدامات دیگر، از طرفی از طغیان فقرا جلوگیری کنند و در همان حال با ترفندهای تبلیغاتی و

کار دشواریست زیرا طبقه حاکم در پنهان نگهداشتن آن به شدت اصرار می‌ورزد.

افزون بر مسائل اقتصادی، نکته دیگری که در توضیح رابطه دموکراسی با کلنیالیسم و استثمار سرمایه‌داری در مستعمرات، به علت اثرات و نتایج عمیق و گسترده و دراز مدت آن، حائز اهمیت می‌باشد و در هر مستعمره باید بطور مشخص و مفصل بررسی شود، مسئله توسعه فرهنگ استعماری همگام با توسعه سلطه اقتصادی و سیاسی استثمار سرمایه‌داری در این سرزمینهاست.

مسائل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی رابطه‌ای دقیق با یکدیگر دارد و فرهنگ استعماری یکی از عوامل حفظ و ادامه سلطه استثمار سرمایه‌داری در مستعمرات است.

مسئله فرهنگ استعماری از آن جهت حائز اهمیت است که مستتر اما مؤثر در اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی و ادبی مطروحه در جوامع مستعمراتی است و حتی به بسیاری از آنان شکل و محتوی داده است.^{۵۰} اگر اکثریت، مظلومیت و محرومیت را نپذیرد و زیر بار زور و غارت نرود، ظالم و غارتگری هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. نقش اصلی فرهنگ سرمایه‌داری و فرهنگ استعماری آن است که به سلطه و غارتگری اقلیت به نحوی مشروعیت ببخشد و توده‌های محروم را با بکار بردن مفاهیم عام و مبهم سیاسی و اجتماعی از توجه به مسائل اصلی دور و غافل نگهدارد و از سطح زمین تا بام خانه را برای خود بخواد و از بام خانه تا به تریا را به فقرا ببخشد.

عوامل فقر فرهنگی و فقر اقتصادی را نمی‌توان از هم جدا کرد و یکی را علت و دیگری را معلول دانست؛ به این جهت مبارزه با فقر فرهنگی و فقر اقتصادی را هم نمی‌توان مستقل و جدا از هم مورد توجه قرار داد.

فقر فرهنگی از موانع عمده استقرار حاکمیت مردم است زیرا مردمی که به حقوق خود برای دخالت و نظارت، حاکمیت و مالکیت در همه امور آشنا نباشند نخواهند توانست از این حقوق استفاده و از آن دفاع کنند و تحت چنین شرایطی افراد، سازمانها، گروهها، اقشار و طبقات استثمارگر امکان خواهند داشت با زور یا با تزویر و دروغ بر جامعه تسلط یابند.

در نتیجه تماس جوامع مستعمراتی با کشورهای سرمایه‌داری استعماری، بخشی از آراء و نظریات و برنامه‌های اجتماعی و سیاسی آزادیخواهانه و ضد سرمایه‌داری و ضد استعماری مطرح در این جوامع نیز در مستعمرات انتشار یافته‌اند.

بخش عمده‌ای از صاحب‌نظران سیاسی و اجتماعی در مستعمرات - آگاهانه یا ناآگاهانه - تحت تأثیر فرهنگ انتقالی قرار دارند، چه نظریه پردازان وابسته به طبقات حاکم و جانبداران نظامهای استعماری از جمله سرمایه‌داری، و چه نظریه پردازان جنبشهای اعتراضی و انقلابی ضد سرمایه‌داری و ضد استعماری.

در هر دو مورد، برنامه و تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی ارائه شده، فاصله بسیار زیادی با فرهنگ مردمی و تاریخ مبارزات طبقاتی و فرهنگ مبارزات طبقاتی در مستعمرات دارد. این امر بخصوص در مورد تاریخ اندیشه‌های سیاسی در باب دموکراسی صادق است. در حالی که نظریه پردازان طبقات مرفه و استثمارگر، مانند نظریه پردازان نظام

سیاسی و دادن وعده و وعید، و اشاعه فرهنگ ارتجاعی و استعماری مانع از طرح موضوعاتی مانند مالکیت بر وسائل عمده تولید، مکانیسم استثمار و استعمار، رشد تضاد طبقاتی، رابطه فقر اکثریت و غنا و رفاه اقلیت با شیوه تولید و نظام سیاسی حاکم، و بالاخره علل اقتصادی و اجتماعی فقر گردند؛ مسئله دموکراسی و حاکمیت مردم تنها به صورت ظاهر و رویه مطرح است.

آزادیهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تا بدان حد که مطالب فرعی و سطحی مطرح گردد و موضوعاتی در مرکز برخورد ها و هیجانات سیاسی قرار گیرد که موجب سرگرمی توده ها شود، مجاز است. درباره ای از مستعمرات، نیروهای اجتماعی جانبدار نظام سرمایه داری وابسته حاکم که در مسئله شیوه تولید با هم توافق دارند در زمینه های سیاسی و فرهنگی به رقابت و مبارزات لفظی می پردازند تا ظاهر دموکراسی حفظ و افکار عامه به محدوده امور سیاسی و فرهنگی معطوف شود و در همان محدوده بماند تا علت یا علل فقر اقتصادی و رابطه اختلافات طبقاتی با شیوه تولید و نظام حاکم اصولاً مطرح نگردد. یا چنین ترفندی جنگ از میدان اصلی به حاشیه کشیده می شود. اما اگر آزادیهای سیاسی و فرهنگی در يك جامعه مستعمراتی تأمین شود نیروها و سازمانهای مردمی می توانند علل اقتصادی و اجتماعی فقر و نکات مربوط بدان را طرح و بررسی کنند. در چنین حالتی ناگزیر توجه اکثریت مردم محروم به حقوق از دست رفته، ماهیت اجتماعی غاصبان، مکانیسم ترفندهای سیاسی و تبلیغاتی، ماهیت استثمار سرمایه داری و رابطه آن با سرمایه داری وابسته داخلی جلب می شود و موجبات رشد جنبش عمومی برای به دست آوردن حق نظارت، دخالت، حاکمیت، و مالکیت در همه امور جامعه اعم از سیاسی و اقتصادی فراهم می گردد.

پاسخ به این پرسش که اصولاً دموکراسی چیست يك پاسخ طبقاتی است، زیرا در هر جامعه مسئله چگونگی حاکمیت مردم و اصولاً مفهوم «مردم» در رابطه با شیوه تولید مسلط و لذا ساختار طبقاتی آن جامعه قرار دارد. در حالی که افراد و نیروهای اجتماعی وابسته و پیوسته به اکثریت فقیر و محروم خواستار آنند که حاکمیت مردم در زمینه اقتصادی اعمال شود و آزادی و دموکراسی به صورت مسکن، غذا، کار، دارو، بهداشت و تعلیم و تربیت برای همه تجلی و حقیقت مادی یابد و از دایره کلیات، ابهامات و وعده های سرخرمن خارج گردد، وابستگان طبقات مرفه و جانبداران نظامهای استعماری از جمله سرمایه داری، آنرا محدود و منحصر به امور سیاسی و فرهنگی مربوط به خود و ارضاء تمایلات رنگارنگ خویش می دانند و تا می توانند به صورتی خستگی ناپذیر ربط اقتصاد با سیاست و فرهنگ را منکر می شوند و ادعا می کنند که همه مسائل و مشکلات اجتماعی را می توان و باید در محدوده سیاسی و فرهنگی حل و فصل کرد و نظام اقتصادی و شیوه تولید و ربط فقر و غنا با شیوه تولید حاکم اصولاً مطرح نیست تا بررسی شود. به نظر این محافل، مردم حق دخالت، نظارت، حاکمیت و مالکیت در امر «مقدس و محترم مالکیت خصوصی» طبقات مرفه و حاکم را ندارند و آنچه را دولت و سازمانهای دولتی در زمینه اقتصاد اجرا می کنند مسئله داخلی طبقه حاکم است، به سران و کارگزاران عالی رتبه دولت مربوط می شود و مردم عادی حتی حق اطلاع از چگونگی روابط اقتصادی را ندارند مگر آنچه را دولت انتشار آنرا «صلاح» بدانند. افشاء فساد طبقه حاکم، به نظر وابستگان این طبقه، در صلاحیت جامعه نیست و نوعی جسارت

○ پذیرفتن وجود طبقات اقتصادی و حضور فقیر و ثروتمند در يك جامعه مستعمراتی، برای ادامه بررسیهای اجتماعی درباره دموکراسی لازم است اما کافی نیست. مسئله زمانی روشن می گردد که علل فقر و غنا، رابطه آن با شیوه تولید مسلط و مکانیسم استثمار داخلی و استعمار جهانی در يك جامعه مستعمراتی نیز توضیح داده شود.

○ شرکت در راهنمایی و ارشاد جامعه، حق هر فرد و هر سازمان اجتماعی است، نه حق ویژه يك گروه یا قشر خاص. این وظیفه ایست عمومی و هر قدر سطح فرهنگ جامعه ای بالاتر باشد و افراد به علت مشارکت در اداره امور اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه احساس همبستگی و اشتراك سرنوشت کنند، این وظیفه را در سطح گسترده تر و بهتر می توان به انجام رساند.

○ در کشورهای سرمایه داری استعماری اروپا، شیوه تولید سرمایه داری، فرهنگ، نهادهای اجتماعی و تفکرات سیاسی مربوط به آن، از جمله دموکراسی، در برخورد با فتوایسسم همان کشورها رشد یافت و مسلط شد، اما در کشورهای عقب نگه داشته شده سرمایه داری صنعتی امری وارداتی است و در کنار و مزوج با آن، شیوه های تولید و نظامهای اجتماعی سنتی هنوز وجود دارد.

و فضولی محسوب می شود.

وضع وابستگان طبقات متوسط (سرمایه داری ملی) در مستعمرات در باب مسئله دموکراسی نیز بسیار جالب است. برای این طبقه، استثمار سرمایه داری، غارتگر و متجاوز است و باید با آن مبارزه کرد اما استثمار داخلی و سرمایه داری داخلی امری مشروع و درست است. این طبقه در امر سلطه استثمار سرمایه داری و چگونگی روابط «دولت» با آن، با طبقه وابسته به استثمار اختلاف و در مورد محدودیت حاکمیت مردم (دموکراسی) به امور سیاسی و فرهنگی با این طبقه توافق دارند - تجارب تاریخی نشان داده که طبقه سرمایه دار «ملی» در مستعمرات حاضر است برای محدود کردن سلطه استثمار سرمایه داری و برای کسب سهم بیشتری از حاصل کار مردم و فروش ثروتهای طبیعی کشور، با اقشار و طبقات محروم و زحمتکش جامعه ائتلاف کند تا بتواند قدرت سیاسی را به دست گیرد، اما در لحظه ای که اقشار و طبقات استثمار شده خواهان حقوق اقتصادیشان می شوند و در جریان رشد مبارزات ضد استعماری، مبارزات طبقاتی به تدریج بارزتر می گردد و صندوق و چیب این طبقه به خطر می افتد، بخش عمده ای از سرمایه داری ملی به دامان «دشمن قبلی» خود پناه می پرد و آن بخش از نیروهای اجتماعی و سیاسی وابسته به سرمایه داری ملی که نخواهد از

مردم محروم جدا شود و به جامعه خود خیانت کند، با شدت و خشونت سرکوب می شود.

در يك جامعه مستعمراتی، استعمار سرمایه داری و طبقه حاکم وابسته اجازه و امکان آنرا نمی دهند که سرمایه داری ملی قدرت سیاسی را به دست گیرد و مزاحم و مخمل آسایش طبقه حاکم و غارتگری مشترک آنان و استعمار سرمایه داری گردد. تصور ایجاد يك کشور سرمایه داری در مستعمرات به سبک کلاسیک بدان صورت که در اروپا پیش آمده، خوابی خوش است نه بیشتر، و احتمال اینکه آزادیهای سیاسی و اجتماعی به همان گونه که در يك جامعه سرمایه داری استعماری استقرار یافته در مستعمرات نیز پا بگیرد، خوابی خوشتر؛ زیرا دموکراسی سرمایه داری در مستعمرات به علت ضعف سرمایه داری «ملی» پایگاه طبقاتی مستحکم ندارد و سرمایه داری جهانی نیز با همه توان و استفاده از همه امکانات فرهنگی، سیاسی، نظامی و مالی خود مانع رشد چنین پایگاه و نهادهای دموکراتیک است.

نکته اصلی و مهم در توضیح مسئله دموکراسی در مستعمرات نیز پاسخ دقیق این سؤال است که مراد از مردم چیست؟ جوامع مستعمراتی، مانند همه جوامع غیرمستعمراتی، جوامعی طبقاتی اند^{۵۱} با ساختار طبقاتی خاص خود، و تعریفی هم که از مردم ارائه می گردد پاسخی طبقاتی است.

طبقات سرمایه دار و ثروتمند حاکم در جامعه مستعمراتی با انکار وجود طبقات، تضاد طبقاتی و رابطه طبقات با شیوه تولید مسلط، بخود را یکدست و یکپارچه، مردم می خوانند و حاکمیت خود را حاکمیت مردم می نامند که به دست نخبگان اعمال می شود.

وابستگان اقشار متوسط و مرفه نیز در بررسی های خود، از تحلیل طبقاتی جامعه خودداری می کنند، تا مسئله شیوه تولید و رابطه آن با استثمار داخلی مطرح نگردد و شیوه تولید سرمایه داری تحت پوشش «سپردن امور به دست مردم» و «سرمایه گذاری مردم» و «بخش خصوصی» ادامه یابد. گروهی نیز که بنا به مثل معروف هم خدا را می خوانند هم خرما را، درحالی که از عدالت، عدالت اجتماعی و مخالفت با سرمایه داری سخن می گویند، از «خصوصی سازی» بعنوان دموکراسی اقتصادی دفاع می نمایند، بدون اینکه تضاد میان «خصوصی سازی» (که همان شیوه تولید سرمایه داری است) با «عدالت» اجتماعی و اقتصاد مطرح گردد و یا توجه شود که خصوصی سازی، نه فقط قبول شیوه اصلی و اساسی اقتصاد سرمایه داریست بلکه قبول بی چون و چرای ارزشهای فرهنگی و اخلاقی سرمایه داری و استعمار سرمایه داری نیز می باشد. جریان زندگی در مستعمرات نشان می دهد که کسی و سازمانی که از «خصوصی سازی» اقتصاد حمایت کند در هر خط و رنگ و چهره و لباسی که باشد در آخرین تحلیل جانبدار سرمایه داری و بیعدالتی های آن است. بررسیهای علمی ثابت می کند که از طریق خصوصی سازی در مستعمرات نه فقر برطرف می شود، نه توسعه به معنای افزایش رفاه و قوه خرید عامه مردم انجام می گیرد، زیرا خصوصی سازی راه اصلی ورود کالاها و سرمایه های خارجی و خروج و فرار سرمایه ها و ثروتهای داخلی است.^{۵۲} باید دانست که نمی توان از سرمایه داری حمایت کرد و در ضمن دموکرات و عادل هم بود، زیرا سرمایه داری بر ظلم طبقاتی

اسنوار است. این نکته را تاریخ سرمایه داری چه در چارچوب ملی و جهانی اثبات می کند. پاره ای از روشنفکران مستعمراتی نیز «ملت» و «دولت» را به جای طبقات استثمار شده و استثمارکننده، در مقابل هم قرار داده و از استبداد سیاسی دولتیان سخن می گویند و برایشان «استبداد اقتصادی» طبقات حاکم که در دولت شرکت ندارند اما بر آن حاکم اند اصولاً مطرح نیست.

چشم پوشیدن از تحلیل طبقاتی جوامع مستعمراتی و عدم توجه به رابطه اقتصادی طبقات با یکدیگر و ربط ساختار اقتصادی و طبقاتی جامعه با شیوه تولید و جایگاه جامعه معین مستعمراتی در اقتصاد جهانی، موجب ارائه تحلیل هائی در باب دموکراسی می گردد که غیر علمی و نادرست و بازتاب منافع مادی طبقات مرفه و کسانی است که از نظام حاکم سود می برند و منتفع می شوند. این نکته درست است که «مردم» را برحسب معیارهای مختلف می توان به گروههای متفاوت تقسیم کرد؛ این تقسیمات می تواند با توجه به معیاری که به کار گرفته شده درست باشد و بخشی از واقعیات جامعه را نشان دهد، اما معیاری که از آن در تقسیم بندی و بررسی جامعه مستعمراتی مانند هر جامعه انسانی دیگر نمی توان صرف نظر کرد و واقعیات زندگی روزمره آنرا تحمیل می کند، معیار اقتصاددانیست که نشان دهنده وجود طبقات، مرزها و تضادهای طبقاتی در جامعه است.

اگر کسی بتواند منکر وجود فقیر و ثروتمند، فقر و غنا، و استثمار در جامعه مستعمراتی گردد، می تواند وجود طبقات اقتصادی در جامعه را نیز منکر شود اما همه می دانیم که در يك جامعه مستعمراتی اکثریت مردم فقیر و محرومند و يك اقلیت ثروتمند و سرمایه دار حکومت را در دست دارد.

وجود گروه بندیهای سیاسی و فرهنگی، یا تقسیم بندی جامعه برحسب اعتقادات دینی یا هر تقسیم بندی دیگری نمی تواند وجود تقسیم بندی اقتصادی، وجود طبقات اقتصادی و تضاد منافع آنها و نسبت آنها به شیوه تولید و وسائل تولید را نفی کند.

پذیرفتن وجود طبقات اقتصادی و وجود و حضور فقیر و ثروتمند در يك جامعه مستعمراتی برای ادامه بررسی های اجتماعی درباره دموکراسی امری لازم است اما کافی نیست. مسئله زمانی روشن می گردد که علل فقر و غنا، رابطه آن با شیوه تولید مسلط و مکانیسم استثمار داخلی و استعمار جهانی در يك جامعه مستعمراتی نیز توضیح داده شود.

در رابطه با مسئله دموکراسی این پرسش مطرح می شود که آیا اکثریت مردم حق حیات و حق نظارت و دخالت و حاکمیت و مالکیت برجان و مال و محصول کار خود و ثروتهای طبیعی موجود در محل زندگی شان را دارند یا نه؟ یا اینکه يك اقلیت - به هر اسم و رسم که باشد - این حقوق را به خود اختصاص داده است؟

اگر اصل دموکراسی (حاکمیت مردم) را بپذیریم، باید برای اکثریت مردم در اداره همه شئون جامعه اعم از سیاسی و اقتصادی سهم عمده را بپذیریم. و اگر خواستها و منافع اقلیت مغایر و مخالف خواستها و منافع اکثریت باشد، اقلیت باید تابع نظر و رأی و اداره اکثریت باشد. اگر اکثریت آنچه را برای خود می خواهد برای اقلیت بخواهد، یا بالعکس آنچه را اقلیت برای خود می خواهد برای اکثریت بخواهد و بدان عمل کند، دیگر اکثریت و اقلیتی در کار نخواهد بود و اختلاف

طبقاتی و تضاد و نزاع طبقاتی نخواهیم داشت. اختلاف زمانی پیش می‌آید که اقلیت منکر حقوق اکثریت در همه زمینه‌های سیاسی و اقتصادی شود، آنرا به حقوق سیاسی محدود سازد، یا از استفاده اکثریت حتی از حقوق سیاسی اش جلوگیری کند.

اکثریت مردم در جوامع مستعمراتی را دهقانان و کسانی که به صورتی روی زمین کار می‌کنند، کارگرانی که در رشته‌های مختلف دستی یا صنعتی زحمت می‌کشند، گروه‌های بزرگ انسانی که به علت فشار اقتصاد سرمایه‌داری استعماری و نظام سرمایه‌داری وابسته داخلی رابطه خود را با وسائل تولید از دست داده و جذب زمینه‌های غیرتولیدی شده‌اند، پیشه‌وران جزء و صاحبان مشاغل خرده در شهر و ده، بخش بزرگی از کارمندان جزء سازمانهای دولتی و غیردولتی و روشنفکران فقیر در سطوح مختلف هستند. این طبقات و اقشار اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند و به درجات مختلف تحت فشار ستمهای اقتصادی و سیاسی مشترک استعمار سرمایه‌داری و طبقه وابسته به استعمار قرار دارند.

و اقلیت در یک جامعه مستعمراتی، از طبقه حاکم وابسته به استعمار، وابستگان و خادمان آن تشکیل می‌شود.

خطای محض است اگر کسی یا سازمانی، انبوه دهقانانی را که از زمین رانده و به اطراف شهرهای بزرگ در جستجوی کار و نان کشانده شده‌اند، کارگران و تولیدکنندگان جزئی را که کار و ابزارشان را از دست داده‌اند، جوانانی از اقشار و طبقات زحمتکش و فقیرپرا که به علت نبودن محل کار و تحصیل بیکار مانده‌اند، و بطور کلی توده‌های چندمیلیونی را که تحت شرایط سلطه کالانی و سرمایه‌ای استعمار خارجی و استثمار بازار داخلی، از سازمانهای تولیدی و آموزشی در مستعمرات جدا شده یا دور مانده‌اند، لومین بدانند و بنامند.

معنای فارسی کلمه آلمانی لومپ Lump که لومین از آن مشتق می‌شود، حقه‌باز، دغلباز، پست و رذل است.

«... لومین پرولتاریا، در نظام سرمایه‌داری از وابستگان همه طبقات تشکیل می‌شود. این افراد که وابستگی طبقاتی شان را از دست داده‌اند (بی طبقه)، کار مفید انجام نمی‌دهند و دنبال یافتن چنین کاری هم نیستند (گدایان، ولگردان، جنایتکاران و...). به نظر انگلس، لومین‌ها (اراذل قابل خرید) و به نظر مارکس (جلوه فساد تحتانی ترین اقشار جامعه سرمایه‌داری) هستند.»^{۵۳}

در جوامع مستعمراتی هم مانند جوامع سرمایه‌داری، لومین‌ها به معنای درست کلمه وجود دارند، اما این اقلیتی است که در آن وابستگان همه طبقات، از جمله ثروتمندان بزرگ، سرمایه‌داران بزرگ و زمین‌داران بزرگ، حضور دارند و بهیچ وجه و صورت نمی‌توان آنرا منحصر به فقرا و محرومین، و تمام کسانی که رابطه شان را با وسائل تولید از دست داده‌اند و می‌دهند دانست. درست آن است که به جای لومین پرولتاریا، در مستعمرات از طبقه لومین کم‌رادر سخن گفته شود، زیرا طبقه حاکم وابسته به استعمار سرمایه‌داری به خاطر منافع مادی خود نه فقط به اقتصاد جامعه بلکه به همه ارزشهای فرهنگی و اخلاقی جامعه چوب حراج می‌زند. «اشرافیت مالی (Die Finanzaristokratie) در نوع کسب و کارش و لذت‌جویی‌هایش، چیزی بیش از تولد دوباره لومین پرولتاریا در قله‌های جامعه سرمایه‌داری نیست.»^{۵۴}

○ در یک جامعه دموکراتیک، فرد حافظ منافع جامعه و جامعه حافظ منافع فردی است. لازمه رسیدن به چنین وضعی، اعتلای فرهنگی و رفع موانع اقتصادی در راه دستیابی به این اعتلاست. بدون برخورداری از فرهنگ انسانی و رعایت موازین اخلاقی، هیچ نظام سیاسی یا اقتصادی هر اندازه هم دقیق تنظیم شود، به درستی عمل نخواهد کرد و بدون عدالت اقتصادی، فرهنگ نیز زمینه رشد و تکامل نخواهد داشت.

○ رفتاری که با فقیرترین و درمانده‌ترین افراد (چه از نظر اقتصادی و چه فرهنگی) و ضعیف‌ترین گروه‌های سیاسی، قومی یا دینی در هر کشور و نظام می‌شود، بیان‌کننده سطح فرهنگ آن جامعه است. دموکراسی، شرقی و غربی و شمالی و جنوبی ندارد؛ یا در جامعه‌ای هست (و مردم در همه امور خانه خود نظارت، دخالت، حاکمیت و مالکیت دارند) یا نیست.

توده عظیم محرومان در شهرها و دهات مستعمرات، در مبارزه با نظامهای استعماری و استثمارگری چیزی ندارند تا از دست دهند و به این جهت بالقوه پایگاه اجتماعی جنبشهای ضد استعماری و ضد استثمارگری اند و بهیچ وجه نمی‌توان آنان را «لومین پرولتاریا» دانست و خوانند. این توده چند میلیونی دموکراسی را به معنای استقرار عدالت در همه زمینه‌ها و بطور مشخص در زمینه اقتصادی می‌داند و قبول می‌کند. در جوامع سرمایه‌داری، دموکراسی سیاسی در مبارزه سرمایه‌داری نوپا با فنودالیسم استقرار یافت، اما در مستعمرات دموکراسی سیاسی و اقتصادی در مبارزه توده‌های وسیع محرومان با سرمایه‌داری وابسته و استعمار سرمایه‌داری به دست خواهد آمد.

در جامعه‌ای که اکثریت مردم فقیر و محروم باشند نمی‌توان از دموکراسی (حاکمیت مردم) سخن گفت؛ چگونه ممکن است اکثریت حاکم باشد اما زندگی و اموالش را اقلیتی به جیب بزند و سواری کند؟ چگونه ممکن است اکثریت حاکم باشد اما حق دخالت، نظارت و مالکیت در زمینه اقتصاد جامعه را نداشته باشد؟

فقر توهین به شخصیت انسانی و مانع رشد استعدادها در زمینه‌های فرهنگی و همه امور معنوی است. فقر مانع از آن است که فرد بتواند از امکانات رسمی و قانونی موجود برای شرکت در امور اجتماعی استفاده کند. فقر اقتصادی مادر فساد و همزمان، فقر فرهنگی است.

علم اقتصاد امروز این امر مسلم را می‌پذیرد که در یک جامعه معین، فقر اکثریت و غنای اقلیت مولود و نتیجه شیوه تولید مسلط و مناسبات اقتصادی - اجتماعی حاکم است. نتیجه اینکه اگر اکثریت بخواهد اعمال حاکمیت کند و خود را از فقر نجات بخشد (حق حیات خود را تثبیت کند) باید شیوه تولید مسلط و مناسبات اقتصادی - اجتماعی را به صورتی تغییر دهد که علل فقر بر طرف و حیات و شرافت و احترام انسانی برای همه اعضاء جامعه تضمین شود. در جریان رشد جنبشهای

در يك جامعه انسانی، فرهنگ و سیاست و اقتصاد مقولات و زمینه‌هایی جدا از هم نیست و به صورتی ریشه‌ای و همه‌جانبه درهم ادغام شده است. تغییر و تحول در یکی از زمینه‌ها چه به صورت مستقیم و آشکار و چه غیرمستقیم و نهفته، در زمینه‌های دیگر اثر می‌گذارد و موجب يك سلسله تغییرات می‌گردد.

اقتصاد را از سیاست، سیاست را از اقتصاد و این دورا از فرهنگ نمی‌توان جدا کرد و جدا دانست. چنان‌که تجارب تاریخی ثابت کرده، جدا کردن این زمینه‌ها از یکدیگر، قبول حاکمیت مردم در يك زمینه و نفی آن در يك زمینه دیگر، به معنای نفی حاکمیت مردم در کل است. اعمال حاکمیت مردم بر يك بخش، بدون اعمال حاکمیت بر دیگر زمینه‌های نظام اجتماعی، امری متزلزل، زودگذر و نارساست و موجب می‌شود که حاکمیت مردم در همان بخش نیز از میان برود. دموکراسی در معنای کامل و اساسی خود، قابل تقسیم نیست و اگر تقسیم و تجزیه شود متلاشی و بی‌محتوی می‌گردد.

حکومت و دولت و اصولاً کل نظام بخشی از جامعه‌اند و در جوامع طبقاتی محتوای طبقاتی دارند. دولت و حکومت، چیزی بالا، خارج یا در کنار جامعه نیستند و جزئی از آن محسوب می‌شوند؛ جزء تابع کل است و تابع قانونمندی آن، بدین سبب حاکمیت مردم بدین معناست که جامعه دولت را کنترل و هدایت کند، نه دولت جامعه را.

مراد از مردم، همه ساکنان يك سرزمین، و مراد از دموکراسی حاکمیت مردم در همه زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و ردّ و نفی هرگونه نژادپرستی و امتیازات طبقاتی است.

انجام دادن مأموریت موقت از جانب مردم برای ایفای يك سلسله وظایف که اکثریت جامعه آنرا معین کرده، وظیفه است حق نیست، تا يك فرد یا يك قشر یا يك طبقه ادعای داشتن آنرا بکند؛ هرکس بتواند اعتماد و احترام جامعه را جلب کند. به انتخاب جامعه، شایسته این مأموریت است.

افراد جامعه تا سرحد امکان بطور مستقیم و در حدّ اقل لازم بوسیله نمایندگانشان در اداره جامعه شرکت و اعمال حاکمیت می‌کنند. در نظام دموکراتیک، نمایندگان مردم حق تصمیم‌گیری در همه امور سیاسی و اقتصادی خواهند داشت، نه قدرتهای مالی یا اداری و اجتماعی خارج و مستقل از نظارت، دخالت، حاکمیت یا مالکیت جامعه.

در پاره‌ای از نظامها، در طرح مسئله دموکراسی براهمیت امور فرهنگی تکیه می‌شود و به نقش اقتصاد و شیوه تولید، رابطه آن با فقر مادی و معنوی کم بهاء داده می‌شود. در چنین نظامهایی این خطر وجود دارد که سرمایه‌داری استعماری با کمک شرکاء محلی و ملی از طریق اقتصاد دوباره بر جامعه مستعمراتی مسلط شود و نه فقط اقتصاد بلکه فرهنگ خود را تحمیل کند. در نظامهای دیگری، به هنگام طرح مسئله دموکراسی، به اقتصاد و در این زمینه به شیوه تولید و تغییرات شرایط مادی پر بهاء داده می‌شود. در چنین نظامهایی نیز این خطر وجود دارد که نظام اقتصادی به علت فقر فرهنگی عمل نکند و زمینه برای نفوذ فرهنگی و سپس اقتصادی سرمایه‌داری خارجی و ارتجاع آماده شود. جایی که فقر مادی باشد دموکراسی نیست و جایی که فقر فرهنگی باشد باز هم دموکراسی نیست. اگر کسی یا سازمانی قصد ارشاد دارد باید مسائل فرهنگی و سیاسی و اقتصادی را در رابطه دقیق و ساختاری

دموکراتیک اروپا نیروهای اجتماعی با شیوه تولید فتودالیسم و نظامهای استبدادی-سلطنتی مبارزه می‌کردند؛ مبارزه با دیکتاتوری طبقه وابسته به استعمار سرمایه‌داری و دیکتاتوری سرمایه‌داری استعماری موضوع جنبشهای دموکراتیک در مستعمرات است. بدین جهت مسئله استقرار دموکراسی در مستعمرات در تحت شرایط متفاوت تاریخی جریان داشته و دارد و استراتژی و تاکتیک مبارزه نیز باید متناسب با این شرایط تعیین شود.

امروزه دموکراسی سرمایه‌داری در کشورهای سرمایه‌داری بطور عمده بر اساس توافق و تفاهم و همکاری طبقات (سرمایه‌داران و طبقه کارگر) استوار است، اما در مستعمرات میان طبقات حاکم (وابسته به استعمار) و طبقات زحمتکش تضاد وجود دارد و مسئله دموکراسی سیاسی در مستعمرات در سایه وجود این تضاد آشتی‌ناپذیر مطرح است. سرمایه‌داران کشورهای سرمایه‌داری از همه دنیا می‌دزدند و اموال غارتی را به کشور خود وارد می‌کنند، اما سرمایه‌داران وابسته در مستعمرات از کشور خود می‌دزدند و اموال غارتی را «خارج» می‌کنند و این خود از فرقه‌های عمده میان سرمایه‌داری ملی کشورهای سرمایه‌داری استعماری و سرمایه‌داران و سایر اجزاء طبقه حاکم وابسته در مستعمرات است.

مسئله فشار از خارج بر رشد دموکراسی سیاسی و اقتصادی در مستعمرات در دوران سلطه استعمار به صورت يك امر مداوم و مهم درآمده است. کشورهای سرمایه‌داری استعماری برای جلوگیری از استقرار حاکمیت مردم، جلوگیری از رشد انقلاب اجتماعی در مستعمرات و حفظ یا رجعت دادن طبقه وابسته به استعمار و نظام سرمایه‌داری وابسته به شیوه‌هایی مانند هجوم نظامی (مستقیم یا بوسیله دست‌نشانندگان)، تهدیدهای نظامی، محاصره اقتصادی، نفوذ فرهنگی و حمایت از افراد و سازمانهایی که در مستعمرات از شیوه تولید سرمایه‌داری حمایت می‌کنند دست می‌زنند. دفاع از حاکمیت مردم در برابر فشار از خارج، با توسعه و تحکیم پایه‌های مردمی انقلاب اجتماعی، به معنی رفع فقر و علل اقتصادی و سیاسی آن ممکن است زیرا در سرزمینی که اکثریت مردم آن نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را از آن خود بدانند و از آن دفاع کنند استعمار سرمایه‌داری قدرت نفوذ و امکان سلطه ندارد.

طرح مسئله نظام اقتصادی و ردّ و نفی سرمایه‌داری و سلطه اقلیت (در همه اشکال آن) بر اقتصاد و اعلام خواست برای اعمال حاکمیت مردم در زمینه اقتصاد موجب خواهد شد که فرصت‌طلبان رنگارنگ وابسته به طبقه استعمار سرمایه‌داری و استعمار سرمایه‌داری نتوانند مبارزات اجتماعی را از مسیر اصلی منحرف سازند.

اگر مبارزه با نظام حاکم اقتصادی و تلاش برای تغییر شیوه تولید سرمایه‌داری هسته اصلی و خط و فکر راهنمای کوشش‌های اجتماعی برای استقرار دموکراسی و اعتراضات اجتماعی نباشد، تلاشها و حتی انقلابات سیاسی در آخرین تحلیل، به نتایج قطعی نخواهد رسید و پس از پیروزی انقلابات سیاسی و پس از تغییر نظام سیاسی و فرهنگی، سلطه استثمار داخلی و استعمار سرمایه‌داری تحت عنوان و پوشش جدید ادامه خواهد یافت و چون هسته اجتماعی سابق در پوسته جدید زندگی کرده، از زحمات اکثریت ارتزاق می‌کند و فقر اکثریت و غنای اقلیت ادامه خواهد یافت.

احتیاج به فرهنگی عالی دارد، تا هر فرد در رفتار و گفتار و کردار خود، حدود و ثغور اخلاقی و انسانی را در روابط متقابل اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی رعایت کند و نه به فکر سود فردی بلکه به فکر تعالی جامعه باشد و در راه آن بکوشد.

رفتاری که با فقیرترین و درمانده ترین افراد (چه از نظر اقتصادی و چه فرهنگی) و ضعیفترین گروههای سیاسی، قومی یا دینی در هر کشور و نظام می شود، بیان کننده سطح فرهنگ آن جامعه است. دموکراسی، شرقی و غربی و شمالی و جنوبی ندارد؛ یا در جامعه ای هست (و مردم در همه امور خانه خود نظارت، دخالت، حاکمیت و مالکیت دارند) یا نیست.

به نظر نگارنده، در مستعمرات، با توجه به اینکه استعمار سرمایه داری و طبقه وابسته به استعمار دشمنان دموکراسی هستند، باید برای به دست آوردن حقوق و آزادیهای سیاسی و استقرار دموکراسی سیاسی مسئله مکانیسم داخلی استعمار، ربط آن با استعمار سرمایه داری، مسئله مالکیت، مسئله سرمایه داری وابسته و بطور دقیق فساد و مظالم ضد انسانی سرمایه داری مطرح گردد تا دشمنان حاکمیت مردم در محترم ترین پایگاه خود مورد حمله قرار گیرند، با طرح علل فقر اقتصادی، اساسی ترین موضوع مورد علاقه اکثریت فقیر و محروم در جوامع مستعمراتی بطور وضوح و قابل لمس و فهم، به صحنه آگاه جامعه بیاید و موجب شرکت مستقیم و همه جانبه طبقات و اقشار محروم و استثمار شده در مبارزات اجتماعی گردد.

□□ زیر نویس ها

46. Rosenberg, Arthur: Geschichte des Bolschwismus (1932), Frankfurt 1966, S. 202-211.

47. Djila, Milovan: Die neue Klasse, München 1963.

- جیلاس، میلوان - طبقه جدید، ترجمه دکتر عنایت الله رضا - تهران ۱۳۵۷ چاپ چهارم

48. Ravasani, Schapour: Probleme der Entwicklungsländer und der Entwicklungspolitik. In: TUB Dokumentation Aktuell. Technische Universität Berlin, 2/1976, S. 3-22.

49. Ravasani, Schapour: Iran. Entwicklung der Gesellschaft, der Wirtschaft und des Staates, Stuttgart 1978, s 1937.

- اورس، تیلمان - ماهیت دولت در جهان سوم، ترجمه بهروز توانمند، تهران ۱۳۶۲.
- رواسانی، شاپور - حکومت و دولت در کشورهای عقب نگهداشته شده، طبقه وابسته به استعمار: اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۱۰۲-۱۰۱، تهران بهمن و اسفند ۱۳۷۴، صص ۳۷-۳۰.

50. Said, Edward: Kultur und Imperialismus, Frankfurt 1994.

۵۱. رواسانی، شاپور - در یک جامعه مستعمراتی طبقه چیست؟ کوششی برای یافتن پاسخ، اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۹۸-۹۷، تهران مهر و آبان ۱۳۷۴، صص ۷۵-۷۹.

۵۲. رواسانی، شاپور - خصوصی سازی، خواست شرکتهای چند ملیتی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۹۰-۸۹، تهران بهمن و اسفند ۱۳۷۳، صص ۶۸-۶۹.
- هفته نامه صبح - ۲۹ فروردین ۱۳۷۴، ص ۷.

53. Meyers Neues Lexikon, Bd. 5, Leipzig, 1963, S. 506.

- Marx, Karl: Manifest der Kommunistischen Partei in: Marx - Engels Werke, Bd. 4, Berlin, S. 472

- Engels, Friedrich: Der deutsche Bauernkrieg in: Marx - Engels Werke, Bd. 7, Berlin, S. 338.

54. Marx - Engels: Die Klassenkämpfe in Frankreich 1848 bis 1850 in: Marx - Engels Werke, Bd. 7, Berlin, S. 15.

با یکدیگر مطرح و حاکمیت کامل جامعه را طلب کند. حاکمیت جامعه بر سیاست و مالکیت جامعه بر اقتصاد، حاکمیت جامعه بر محیط زیست را نیز در بر می گیرد.

در نظام سرمایه داری و اصولاً در همه نظامهای متکی بر استثمار انسان از انسان، دارا بودن ثروت و مکنیت، ملاک احترام و شخصیت افراد است. اما کدام دین یا آئین حقه، چنین ملاکی را پذیرفته یا می پذیرد؟ سرمایه داری از انسان ضد انسان می سازد و این امر را هیچ دین و آئینی نمی پذیرد.

کوشش در جهت استقرار حاکمیت و مالکیت مردم در همه زمینه های اقتصادی و سیاسی به منظور برقراری عدالت و رفع ظلم، در راستای ارزشهای اخلاقی و انسانی و تعالیم عالییه ادیان الهی است.

هدف از استقرار دموکراسی ایجاد شرایط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی برای شکوفا شدن استعداد های انسانی همه اعضای جامعه، دور از خطر فقر و ظلم در جهت خدمت به کل جامعه است.

استفاده از آزادیهای سیاسی چیزی غیر از اشاعه فساد اخلاقی سرمایه داری و تخریب فرهنگی و توهین به اعتقادات پاک دینی و مذهبی مردم است. در همان حال که باید بتوان نظری را ابراز نمود، باید توجه داشت که این امر به شخصیت انسانی و ارزشهای اخلاقی افراد و کل جامعه لطمه ای نزند. تعیین حدود آزادیهای سیاسی در جامعه، در آخرین تحلیل باید بر اساس ضوابط معین و اصول مشخص مورد قبول عامه باشد زیرا نظام برای جامعه است، نه جامعه برای نظام.

ترویج فساد سرمایه داری در روابط انسانی و اجتماعی، مخالفت و خصومت با احترام به شخصیت انسانی و تجاوز به حقوق مردم است و نباید آنرا با آزادیهای سیاسی اشتباه کرد.

شرکت در راهنمایی و ارشاد جامعه، حق هر فرد و هر سازمان اجتماعی است، آشنائی به یک ایدئولوژی مسئله شرکت در راهنمایی و ارشاد جامعه را به صورت یک وظیفه مطرح می کند اما ارشاد مردم حق ویژه یک فرد و یا یک قشر خاص نیست بلکه وظیفه ای عمومی است. هر قدر فرهنگ جامعه ای بالا باشد و افراد آن به علت شرکت در اداره امور اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه احساس همبستگی و اشتراك سرنوشت نمایند، این وظیفه را در سطح وسیع تر و بهتر می توان انجام داد.

در یک جامعه دموکراتیک فرد حافظ منافع جامعه و جامعه حافظ منافع فردی است. احترام فرد به جامعه و جامعه به فرد یک امر بدیهی خواهد بود؛ لازمه رسیدن به چنین وضعی، اعتلای فرهنگی و رفع موانع اقتصادی در راه دستیابی به این اعتلاست. بدون برخورداری از فرهنگ انسانی و رعایت موازین اخلاقی، هیچ نظام سیاسی یا اقتصادی هر قدر هم دقیق تنظیم شود، به درستی عمل نخواهد کرد و بدون حضور و وجود عدالت اقتصادی، فرهنگ نیز زمینه رشد و تکامل نخواهد داشت.

نظام سرمایه داری یا نظامی که در آن طبقه جدید و در حال یک اقلیت، قدرت سیاسی و اقتصادی و تبلیغاتی را در دست دارد، نیازمند فرهنگ نیست، چون هر کس تحت شرایط مادی و معنوی حاکم، برای کسب سود بیشتر برای خود می کوشد. اما یک نظام انسانی - نظامی که در آن حاکمیت و مالکیت جامعه با همکاری، اشتراك و همبستگی همه، در همه زمینه ها (اقتصادی - سیاسی - فرهنگی) اعمال می شود،